

شعائر ملی

شعار در لغت پیراهن را گویند و مرادف آن دثار است که معنی لغوی آن جامه زیرین میباشد ولی در اصطلاح عبارتست از طریقه ، خوی ، خصلت و روش یارویه بنابراین منظور از شعائر ملی همانا خصائل و سجایای ملی میباشد. برای اینکه بحقیقت ملیت واقف شویم و معنای آنرا نیکوتر دریابیم شمه‌ئی در باب ملیت بحث میکنیم. دسته‌ئی از علماء مردم شناس خاک و عده‌ئی خون و جمعی زبان را دلیل ملیت قرار میدهند و هر یک بر صحت قول خود شواهد بسیار آورده‌اند که بیان همه آنها سخن را بدر از خواهد کشانید اینست که بطور اجمال بذکر رئوس مسائل و اصول عقاید آنان میپردازد: بنظر نگارنده بین تمام فرضیه‌های بیشماری که در باب ملیت از طرف دانشمندان فن طرح شده همانا فرضیه معروف ارنست رنان عالم معروف و شهیر فرانسویست که ضمن بیان فرضیه خود فرضیات سایر علماء را رد میکند این شخص میگوید که نه خاک و نه خون و نه زبان هیچکدام بتنهایی عامل اصلی ملیت نتوانند بود زیرا با اختلاط و امتزاجی که بین هلی از دیر باز بعمل آمده و میاید امروز نمیتوان از لحاظ خون (نژاد) نسبت باقوام قدیمی و تیره های کهن (چون ایران یا روم یا چین و غیره) اظهار نظر کرد و بطور قطع و یقین گفت که مثلا فلان ملت قدیمی پس از گذشت هزاران سال صد در صد دارای خون آریائی یا مغولی و غیره میباشد. همچنین خاک نیز نمیتواند دلیل ملیت قرار گیرد چه با اوضاع و احوال متغیر جهان هر گاه قسمتی از یک کشور با اصول قهر و غلبه ضمیمه کشور دیگری گردد هیچگاه نمیتوان ساکنین بخش یا ناحیه انتزاع یافته را از ملیت کشور نخست خارج دانست و بالاخره زبان هم که برخی آنرا مهمتر از دو عامل فوق (خاک و خون) میدانند

نیز عامل اصلی ملی بشمار نمیرود چه هم اکنون نه تنها در کشور ایران اقوام بسیاری بر اثر سوانح تاریخی بزبانهای ترکی و عربی و غیره سخن میگویند اما در عین حال از هر ایرانی فارسی زبانی بیشتر احساسات ملی نسبت بایران نشان میدهند بلکه در مالک مترقی اروپا نیز چون سوئیس یا بلژیک یا آلمان - ایتالیایی - فرانسوی و غیره صحبت میدارند لیکن خود شخصاً ملیت واحدی ندارند ازینرو باید با رنست رنان هم عقیده شدو گفت که تنها عامل ملیت همانا آمال مشترک یا آرمان همگانی میباشد زیرا هر یک از ملل دنیا هم دارای آمال فردی وهم واجد آرزوهای مشترک است مثلاً یکنفر ایرانی از لحاظ آرزوی فردی و شخصی میل دارد صاحب جاه ، جلال ، مال ، مکننت یا علم و فضیلت باشد اما ضمناً از نظر آرمان عمومی میخواهد کشور ایران بزرگ - غنی ، آباد و معمور و مافند ایران باستان در عداد دول معظم جهان بوده از شدائد دهر و نواقبات زمان مصون و ایمن ماند که در این قسمت آرمان او با آرمان (ایده آل) سایر ایرانیان اشتراک دارد پس بنا بر این توان گفت که ملیت عبارتست از آمال مشترک یا آرمان واحد که تمام ملت در غم هم شریک و در شادی یکدیگر انباز باشند چنانکه در قضیه آذر بایجان برای العین دیدیم که هر ایرانی ذیحسی اعم از غنی یا فقیر از وقوعه ناگوار آنسامان در آذر ۱۳۲۴ سخت اندوهگین و نگران بود و بالعکس از رهائی آن در آذر ۱۳۲۵ خرسند و شادان احساسات سرشار و بی نظیری که عموم ملت از زن و مرد و پیر و برنا در این قضیه نشان دادند یکبار دیگر بعالمیان ثابت کرد که هنوز خون پاک آریائی در عروق و شرائین ایرانی جریان داشته و هیچ چیزی نخواهد توانست ملیت ایرانی را که سنگ بنیاد آن بروی وحدت و یگانگی استوار شده است از هم بریزد زیرا استقبال گرم و بی نظیر مردم از ارتش که حتی پارهئی از فرط شوق و شغف خود و اطفال خویش را دیوانه وار زیر پای اسبها یا زره پوشهای نظامیان می انداختند و با اظهار خلوص و وفاداری آنان نسبت باعلیحضرت همایونی و وطن و اعطای تحفو و هدایا بسر بازان ایران بی اختیار سرشک شادی از دیدگان هر ایرانی روان میساخت و بینندگان را بشگفتی می انداخت و همین احساسات پاک و بی الایش که

حاکمی از خلوص قلب و صمیمیت میباشد بهترین نمونه و دلیل بارز ملیت ایرانی است که بجز نتوان گفت اگر خدای ناکرده کسی دارای چنین احساسات نسبت بایران عزیز نباشد و لو بزبان فارسی هم سخن بگوید و از خاک پاک ایران و نژاد خالص آریائی هم باشد ایرانی حقیقی نامیده نمیشود پس با ذکر این مقدمات حال که دانستیم مراد از ملیت چیست برویم سر بحث موضوع (شعائر ملی) و ببینیم که علایق ایرانیان باستان نسبت بمیهن عزیز خود چه بوده و چه شعارهائی داشته و بالاخره برای ترقی و تعالی آن در چه راههائی گام می نهاده اند .

اندک مراجعه بتاریخ قدیم ایران بمامعلوم خواهد ساخت که یکی از شعائر ملی ایرانیان باستان این بوده است که میهن را مافوق تمام مقدسات میدانستند و آنرا تاسرحد پرستش دوست و گرامی میداشتند و در راهش از بذل جان و نثار تن دریغ و مضایقت نمیکردند گوئی وجود خود را فقط برای وجود ایران میخواستند و از این روی غریو ایران دوستی بر آورده و این بیت آن شاعر بلند مرتبت را با آوائی رسا و صدائی رعده آسا که در جهان طنین میافکند میخوانند :

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یکتن مباد

آری هر گاه بشاهنامه فردوسی یعنی آن تاریخ حقیقی و سراپا نمای ایران بشکریم خواهیم دید که همه ایرانیان از شاه تا کدا همواره منظور واحدی را دنبال میکردند و همه و همه عظمت و بزرگی ایران آن مهد دلیران و خاک پاک نیاکان را میخواستند و در راه آن جهاد میکردند و مردانه سرو جان می باختند و بالنتیجه در سایه این اشعار بلند که حاکمی از روح بزرگ آنانست نتوانستند چنان امپراطوری پهناوری را در صحنه گیتی با دید آورند که هنوز هم هیچیک از ملل بزرگ جهان نتوانسته است از حیث وسعت با ایران قدیم کوس همسری و لاف برابری زند . آری دنیا فقط یک مرتبه آنهم در زمان داربوش (دارای بزرگ) امپراطوری وسیع را بنام (ایران) بخود دید که از یکسو به هندو کوش و حبشه و سارد و از سوی دیگر بفرغانه و جیحون کشیده میشد و یکدفعه در دوره سلجوقیان آنهم باز در ایران بوده که از حلب تا کاشغر مودان سلطان سنجر بود و خواجه نظام الملک آن صدراعظم بیمانند ایران موجب ملاحان را بر خراج انطاکیه حواله میکرد .

نابلئون آن سلحشور بی نظیر اروپائی که نامش دنیائی را بلرزه در میآورد
هماره آرزو میکرد که روزی مثل دارا شاهنشاه ایران بر تخت سلطنت جهانی
بنشیند و گوی پادشاهی را بدست گیرد ولی با همه دهان و لبوغی که داشت و مجاهده
بیمانندی که کرد آخر بدین منظور نائل نیامد و آرزوی خود را با خود در جزیره
سنت هلن بگور برد.

همین شعار میهن پرستی ایرانی و جهانگیری او بوده است که پس از چند
هزار سال باز توانسته بر چم استقلال زیبای سه رنگ خود را که مزین بشیر و خورشید
میباشد در جهان برافرازد و بر عظمت ایران باستان و کشور کهن سال خود بنازد
و در راه آن از دل و جان سربازد. اقوام فنیقی آسوری شاید از ماقدیمی تر
بودند ولی از آنجا که این شعار ملی را نداشتند امروزه نام این ملل را فقط در
زوایای کتابخانهها و صفحات تواریخ میتوان جستجو کرد چه بکلی مستحیل شده
و از بین رفته اند.

شما بشعار ملی ایرانی دقیق شوید و در آن ژرف غور و اندیشه کنید که
هویست سال زیر سم ستوران یونانی (اسکندر و ساوکوس ها) و سیصد سال
تحت تازیانه تازیان و همچنین بالغ بر چهار صد سال متناوب دو چار تر کتازی ترکان
بود و با تحمل آن نهمه تضییقات و شدائد و مشقات طاقت فرسا که قلم از نوشتن آن
شرم دارد باز حاضر نشد که زبان فارسی را از دست داده لسان یونانی یا عربی یا
ترکی را اختیار کند ولی ملل دیگر بلا اینکه خیلی کمتر از ایرانیان زیر تسلط
بعض اقوام مذکور واقع شدند بالمره زبان اصلی خود را از دست دادند این نیست
مگر از روح میهن پرستی ایرانی که هر وقت عازم میدان جنگ میشد شعارش
این بود:

من آنکه عنان بازیچم ز راه که یا سردهم یاستانم کلاه

نابلئون در نامه‌ئی که بوسیله رومیو ژنرال آجودان خود بفتحعلی شاه
مینگارد هوشمندی ایرانیان را میستاید و میگوید «ایرانیان ملت هوشیاری هستند
و هر چه را که بخواهند میتوانند باسانی فرا گیرند» و بعد ایرانیان را با ملت

هوشمند فرانسه در يك عرض و طراز قرار داده و از سلطنت خود بفرانسه و پادشاهی فتحعلی شاه بایران تفأخر کرده مینویسد : « آیا حکمرانی کردن بر چنین ملل هوشیاری (مقصودش ایران و فرانسه بوده) از هر چیز شایسته تر و پسندیده تر نیست »

و نیز در نامه دیگری که بتوسط ژو بر منشی مخصوصش برای فتحعلی شاه میفرستد اینطور اظهار عقیده میکند : « ایران شریفترین دیوار آسیاست که طبیعت همه گونه نعمتی بآن اعطاء کرده است سپس از نادر شاه ستایش کرده و مینویسد : « تنها نادر جنگجوی بزرگی بود و با عظمت و ابهت پادشاهی کرد و لیکن در عین جهانگیری جهاندار نبود ناپلئون با فکارش این عبارت میخواهد برساند که نادر شاه تدبیر اداره کردن کشورهای فتح شده را نداشت و از این جهت ممالک را پس از تسخیر بصاحبان آن وامیگذاشت در صورتیکه ناپلئون اشتباه میکرد یعنی بشعار حرقی ایرانی که عبارت از بزرگی و بزرگ منشی باشد کاملاً وقوف نداشت و نمیدانست که ایرانی در عین قدرت و گردن فرازی بمصدق گفته سعدی آن شاعر بزرگوار « تواضع ز کردن فرازان نکوست ، متواضع و نجیب است و نمیخواهد ملل دیگر را که حق حیات دارند بنده و برده خود کند آری ایرانی سیادت و بزرگی خود را در ذلت دیگران نمیخواهد اینست که در عین قدرت فوق العاده گذشت دارد و بندگی و بخشش میکند و چنانکه میدانیم صفت گذشت از بزرگترین خصال رادمردان و دلیل کمال علو طبع انسانی است . یکی دیگر از شعائر ملی ایرانیان شاه پرستی میباشد زیرا ایرانیان شاه را در حقیقت مظهر وطن میدانند و شاه دوستی را عین هیمن پرستی میشمارند از اینرو تمام چیزهای خوب را بشاه تمثیل میکنند اینست که فردوسی این شعار جبلی ایرانی را از زبان آن پهلوان نامی ایران بهمترین وجهی مینماید :

همه بندگانیم خسرو پرست / من ورستم و گیو و هر کس که هست

و یا از زبان رستم فرخزاد که هازم نبرد با سعد و قاص بوده در نامه‌ئی که بپادشاه می نکارد نسبت بشاه یزدگرد آخرین شهریار ساسانی اینطور اظهار وفاداری و جان نثاری میکند .

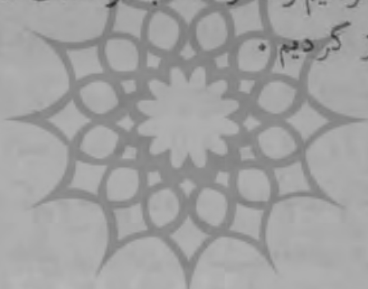
چو گیتی شود تنگ بر شهریار
تو جان و تن خود گرامی مدار
نکم... دار او را بروز و شب
که تا چون شود کار من با عرب
عده نمی برآند که فقط فردوسی از عهده ستودن شعائر و نمایاندن غرور
ملی ایرانیان بخوبی بر میآید و دیگر شعرا چندان عنایتی باین مسائل ندارند اگر چه
راست است که فردوسی در این قسمت گوی سبقت را از همگنان ر بوده است اما
در عین حال شعرای دیگر هم پای کمی از او ندارند مثلاً شما نظامی آن شاعر
عزالت پیشه مغزوی را تماشا کنید در وقتیکه سخن از انقراض دولت کیانی (دولت
ماد) بمیان می آید آنرا در چه الفاظ تأسف آوری بیان میکنند و با چه کلمات غم
انگیزی توجیه و تشبیه کرده و میگویند :

نسب نامه دولت کعبه باد
ورق بر ورق هر سوئی برد باد
با در جای دیگر از زبان دارا شاهنشاه ایران که در حال نزع و احتضار
بوده چگونه با سکندر پاسخ میدهند و اسکندر آن امپراطور قهار را (با اینکه
اتفاقاً او را قهرمان داستان خود ساخته است) موقع بروز شعار ملی
ایرانی و انجام وظیفه وطنی چگونه در برابر این شاهنشاه محترمشرف بموت
پست و کوچک مینماید در آنجا که فرماید :

تو ای بهلوان کامدی سوی من
چه دستی که با ما درازی کنی
نکهدار دستت که دلواپست این سانی و مطالبه پنهان
که با آنکه بهلوریدم چو میخ
همی آید از بهلوریم بوی تیغ
زمین را منم تاج تارک نشین
ملرزان مرا تا نلرزد زمین
دیگر از شعائر ملی ایرانیان غرور و افتخار بآباء و اجداد باستانی خود
میباشد بدرجه که میتوان گفت همین حس افتخار بر نیاکان غیور باستانی بوده
است که ما را تا حال زنده و جاوید نگاه داشته است چه سلاطین ما بقدری بزرگ
و نامدار بوده اند که پادشاه مغرور و سفاکی چون سلطان سلیم خود را بدروغ
منتسب بشاهان ایران میکنند و شاه اسمعیل را بصفت نکوهیده شاهان ترک
مانند افراسیاب و غیره متصف میسازد و در نامه مورخ ۹۲۰ بشاه اسمعیل
چنین مینویسد :

و اما بعد از ما که قاتل الکفره و المشرکین سکندر در فریدون قرار ازاد
و کیخسر و عدل و داد بتو که سپهسالار ملک عجم و فرمانده سپاه جم ضحاک روزگار
افراسیاب گیر و دار امیر اسمعیل نامداری سمت صدور یافت .

حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل - وقتی که دشمن بر نیاکان
ما ببالد چرا ایرانی ننازد منتهی چیزیکه هست بواسطه الفاآت مفسدت انگیزی
که میشود و حوادث ناگواری که یکی بعد از دیگری پیش میآید روح سلحشوری
ایرانی را قدری ضعیف ساخته است و از اینجا بعضی بداندیشان و بد خواهان
ایران سوء استفاده کرده و همین تنها وسیله تفاخر ایرانی و غرور ملی یعنی اولاد
داریوش و کوروش بودن را وسیله فکوهش و تخطئه او قرار داده اند اما ما باید
نه تنها باین تلقینات سوء گوش فرا ندهیم بلکه باید بیش از پیش در حفظ شعائر
ملی خود بکوشیم تا بتوانیم رفته رفته مجد و عظمت گذشته را باز یابیم و در میان
ملل نامبردار سرافراز گردیم .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی